

محمد حسن

بارادت حاجی ابراهیم خان استقامت کرده اند و محمد حسن بارادت
 زد که استقامت دارند و عزیزه بطریق نور علی شاه محمد حسن می نمایند
 و طایفه بروی حاجی محمد حسن ناشی سلوک می نمایند و هر یک در
 طریقه که اختیار کرده اند کمال استقامت را دارند و حال نکند محمد حسن
 این طوائف با اعتقاد ما و تبصره مدعی حالک و بر صلاحت اند بالک
 یعنی دارم که هیچیک کمتر از آنچه این جماعت از میرزا حسینعلی
 از مراد و مویش خود ندیده اند زیرا که مرثاضین از نوع انسان
 که در باصناف شاقه تکمیل نفس نموده اند چنان هستند و چنان عبد
 اصنام و چه از جوکها امور غریبه که شنیده است بگواهای محمد حسن
 عادات مدبر شیاطین از حدی سبعمه از آنها بظهور می رسد که عقل
 از مدین امثال آنها بیرون می آید حتی آنکه شیاطین محمد حسن
 از برای اهل جنلال از مرثاضین جمیع آنچه محمد حسن می آورند ملائکه
 از برای کافین از عارفین اهل توحید پس بسیاری شود که شیاطین
 باین قدری که خود را با آسمان دارند کلین از مرثاضین را با محمد حسن
 با آسمان می روند یا بر روی آب مستی میدهند بخوبی که مذمهای آنها
 می شود و یا آنکه کوه بلند که خود را می اندازند حکیمند از اقطاب
 و بر روی زمین حکیم اند و یا در میان آتش احاطه میکنند و آنها
 که آتش انظار استوارند و خود را با اهل شیاطین اخبار از برای محمد حسن
 و اخبار از بعضی امور آینه می دهند و تلف نمی کند بلکه مطابق آنچه



خبر داده

خبر داده واقع می شود چنانچه سند میرزا حسینعلی در مدح و تعظیم
 و ترویج دادن او را بر حسین ابن روح همین بود که شلمغانی اصل کرده
 از کیفیت ظهور قائم موافق آنچه واقع شد و حسین ابن روح ^{کیفیت}
 ظهور قائم را مثل ائمه بیان کرده است که هیچ مانع واقع نشد مطا
 بود و ریاضات موافقین ائمه بر خداوند عوانین شرعی و واقع
 می شود مثل صبر کردن بر حبس نفس که از بقعه مسموع شد که مدعی
 در این کار مهارت تمام داشته و مثل صبر بر کوسنک و تشنگ شدن
 و یا بر صحر کردن بدن بقطع رگی و امثال آن و مثل صبر کردن
 بر حیوان شدن و فوق آنها در تأثیر کلمات بفسانیه و تکب شدن
 معاصی شده بیده مثل سوختن و یا دعوت با الله کلام الله در حیات
 کلمات انداختن و یا کلمات خدا و انبیاء و اولیاء را بجهت توهین
 بکلمات نوشتن و یا خانه خدا و مراقد ائمه علیه السلام را بگوشتن ^{الله}
 بکلمات آوردن که جمیع اینها سبب می شود اتصال آن شخص
 بر ماضی بگروه شیاطین عبد و اتصاف جمیع این عزایب از افعال بظهور
 می رسد خواهند ^{که} باشد یا از جمله عبده اصنام و یا از ^{تیره}
 از فرق اسلام و یا از اهل ملت دیگر از ملل اهل کتاب و خداوند
 جل شایسته از ایضه خبر داده است در قرآن انما که فرموده است
 قل اهل آیتکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک انتم یلهو
 النعم و اکثرهم کاذبون و الشرا و یتبعهم الغاوبون و مراد لشراء

در بیان این افعال و توهین

تفسیر علی اهل بیت عصمت همان افا کردند که هویت داشته و معتقد است
 ایشان زیاده است و باین جهت نفوس ایشان محل نزول است
 و ایشان اند که اهل عنایت از خلق جامع می شوند ایشان را
 و چون با عنایت شیاطین از قبیل کرامات از ایشان ظاهر می شود
 انگلی که هیچ جنی از این مراحل ندارد و مستطاب مستقیم هم از جانب
 حق بدست ندارد تا بآن میزان حق را از صطل بشناسد و عمیق
 دهد چون چنین کرامتی از مدعی مقامات دیده می شود
 که این حق است و حال آنکه در واقع از جمله کسانی است که حق و اهل
 از او فاضل او بین آرند و اما امر ستم آن است که باید بدان
 که حقصالی در قرآن فرموده است انما است عندی و کل قوم هاد
عند الله احادیث متواتره بحد مضاف رسیده که میفرموده اند
ان لنا فی کل خلف عدو و لا یحفظ الدین عن مؤمن المبدع معین و
خداوند علی در کتاب احسن المقتصر نیز فرموده اند انما یقول لکم
ان لنا فی کل خلف علی الحق بالحق عدو و لا مالکم توه منون بایاتنا
ان لکم بالله الی علی الحق العوی حیظا یعنی ایا نکفیم ما از برای
 شما این که از جانب ما در میان شما معنی کرده اند بر حق عدو است
 که مقام ائمه رسیده اند و بحق قائم اند چه در سوره شما را که
 آیات نایاب فاعن اوید اگر شما بعد از علی بر حق موی حافظ
 امر او هستند مترجم میگوید که این آیات را اخبار دلیل است

فتبع آیات حق قبل ان ندان و غزوی تا اینکه او را وار صفتی شد
 برهان ظهور بقطر بیان پس ظاهر فرمود ان نفس عیان و بیروا قدس
 جهان را بر شوق نامت منتعنه و عیبیات هر قطره که هرگز در حق انوارش
 ظهورش حقیقت در پیش ^{بیشتر} شنیده نشده و در اندک زمانی هر روی
 زمین را از آیات نورانیه الهیه که از لسان قطرهش هر سائقه نکر و سکون
 قلم ان ناوله خاطر مبارکش ظهور می رسید علو و غلیظ بود و در حیات ^{خوبه}
 در عالی که بی ان اولی العلم و اولی الحکمه از حکمین حضور زمان همه سرها ^{نکته}
 در حضرت اوست هر طور بویان حیوانی را که هنوز زیاده از چهار پا
 از زمان تکلیفش نگذشتند هیچ دایره صورتی و هیچ واسطه ظاهری
 یا سابقه اشناک یا ضایع است هم صنفی و یا هم تنی و یا هم شغلی و یا هم ^{سفری}
 و یا هم بلدی و یا اقله احوالی و لو یکد خصه بطریق احوالی در میان
 اهل روی زمین او را برگزیدند از برای نیابت و وصایت و وراثت
 و صل رجوع و عود خود را و در هر دو در خندیده مخاطب فرمود غفلا ^{جهان}
 که تا ان روز احدی در حق احدی مثل چنان خطایها ندیده و شنیده
 که در مطلع دعوت مغرب در کوه صبی از انضا خواهم شد انشا الله تعالی
 و از ان جمله یکی این فقرات است که در صورت در ان تو متقی که در حق غزوه
 تجوه ظهور خود صادر کرده ان لا اسم الازل ما سجد علی الله الا انما
 الضمیر المحبوب ثم استشهد علی الله ان لا اله الا انت الیهیم العیون قد خلق الله کل
 ما خلق من اول الذی لا اول له و کل ما خلق من اخر الذی لا اخر له لظهور ^{نفسه}
 هذا امر الله

هذا امر الله لما خلق وخلق بحكم الله فظهر نفسه من عنده في كل شيء
 كيف يشاء وامره انه هو العلام الحكيم ان انقطع عن تلك العرش يتلوه
 ايات ربك ما يلقى الله على قلوبك ذكرا من عنده انه هو المحيي المقيم
 والى عن نفسي في كل ليل وطار ثم عباد الله المومنين انى انا الله كما انى
 انا العلام الضد وان شئت انى انا الله كما انى انا السلطان المنيع
 واستشهد بانى انا حق في اقول اذ لم اسمع كل من يذكري ما اياي
 وانى انا حيز الذكري من يظهر عين يدور عرش ربك فكانت منه
 بين يدي الله الصميم الصيوم ولم يكن عزوا اكرما حضرة اذ انى الو
 ثم استشهد بان الله لطيف نوق كل والطف لطيف لا يجب ان
 على عرش قد نطق عزير انا الهى ما خلق في الملك انه هو اهورا كما
 يجب الله ان يعرف امرنا المحقق في حرم اسبغ ثم يسترون
 في اواعى مرات بلور ثم يسترون تلك الامواعى في الامجار الى ما
 الطيف منها على ما ان كل تستقيم ان يظهر من هذا ما قد احب الله
 الذين هم اصوا بالله واياته ان اسم تستقيم ان تظهر من ذلك
 ما بين الامور كما انهم وهم يذلت يعززون واحضرت يدى الله
 ما كنت عليه من المتدبرين وبلغ امر ربك الى العالمين وادع الى اعز
 في البيان بها جاز عز نبيج واذكروا بحسنى كل الذين هم اصوا بالكلية
 لعل يحسنون في امر الله وهم عن الصراط المستقيم وان يظهر الله
 في اياتك من كذا هذا ما يورث الامور من عند الله الواحد الوحيد بانهم

فایض ان الله صالرا ان يعرف نفسه فليشخص الامر الى الله ربكم
 ورب العالمين جميعا و اوص بالشهاد و الذنوب يتقون في اهلهم و هم
 عن حد و داله لا يتجاوزون الى اخرها قال جل شانز فيس جوبن بوجب
 نصره من كور بدر اين توقيع و بسيارى ارتق قيمات ديكر بحيث رسوا
 حضرت ارن عليه السلام عصف و مبرهن كوريد سدار شهرت بقوله
 بيان جل شانز برون هيج خلافت وى هيج ضارعى بحضرت انزل
 مفرض شده خاص و عام اهل بيان بلا كلام بان وجهه حضرت
 خلت علم رجوع و نمودند و انار عظيمه نيز از اسنان كه موجب
 عبرت و حيرت اوليا افندي و شده يعنى ان قلم ان حضرت با
 بودن لبان نظرت مظهر و مير سبد چيز از قبيل آيات باهرات
 نورانيه مثل انچه در كتاب واحد ثبت شده و چيز از مقوله او
 و مناجات و چيز از مقوله خطب و امور سوالات و حل مشكلات
 مسائل با وضع ركب چنانچه در هر نتي كت در سايل عدليه از ان
 بزرگريده بقلم آمده چون بوجبان فقه كه در اين توقيع و بعض
 توصيات ديكر كسى را كسديل و مثل ان حضرت بوده بخداوند ظاه
 فرمود و انار شوكت و عزى همان براى انحضرت ظاهر شود لهذا
 بوجبا فريخته و بيان شهاد در بلاد تعيين فرمودند و امور اشهد
 راجع فرمود و چون باحصالى امر نقطه بيان از نظر هاى ناگهان
 بخت شده و لما يوجب توصيات مباركاته ايمان جودى مشهد و

بلکه بعضی از مومنین هم مفتوح بوده و حیوان معهود کفالت و حفظ
 و حراست هیكل مبارك حضرت و مقیم خادم حضور سعادت
 کجور شان بلکه تباہی منزل می نمودن تا کل ان جمع فضائل و ان ^{قطب}
 دایره مکارم اخلاقی و معادن خصلتی حتی تشخیص تعیین ماکول ^{و مشرب}
 و علیون حضرت تمام جهده احوالی بزرگ ایشان بوده که
 میرزا حسینعلی باشد که الان مدتی مقامات است و انجا که ^{ما}
 این معاملات متفاوت گشته و در این از مندر متفاوت هر که ان ^{بیان}
 از خاص و عام سراسر با حاضر می شد باید با حال حضور و ^{حفا}
 ارب با ایشان بکار آید که اگر عرض حاجتی در درگاه و ^{مادر}
 زودتر حضرت انجام گیرد و هم چنین هر که حقوق الله یا مال ^{محقق}
 و هدایای او بر باید با ایشان سپارد و هم چنین جمع ^{توسعات}
 متفرقه که ان حضرت رب اعلی جل شانزه بر نزد هر کس بود و ^{حسب}
 امر خلافت حضرت از ان جمع مناسب تمام را بصرف ایشان ^{بود}
 طول زمان و زوق خلوت ریاضت جیبی شایگان و حسن ^{شریعت}
 با نورمان نادان خورده خورده موجب جذب قلوب حسین ^{سید}
 از نور ایمان شده عبالله ان ناکسان در هر اسم ^{ایشان}
 یعنی در حضور مدعی ایمان فاداه غنوت و غرور که در نفس ^{خیش}
 فسخ قدری بوده ایمان آمده در زمان ^{سبب} مشاهد ^{است}
 غنائم که در روزگار خورشیدها و آماره درین ^{مکمل} مدتی

حکمت داعیه خود را در بر آورده بطور تلویح کاهی جزو دعا کاهی اول
 گویند و در میان بخورد که معنی آن تعلیمه کماست و خواست بودند
 و بخوردند و اگر آن بخورد مردم مفهومات خود نشیند و در بعضی یکی از
 هوش و یکاست باز گو میگردند و او در مقام تحقیق و جویند ^{آمد} بر
 انکار بلیغ میگردند و تخطئه مهم ان واسطه حکایت کنند را می بخورند
 و مکرر این تفصیل از برای خود نگارند صورت خارجی نسبت
 از آن جمله در سنه هفتاد و هشت که در این ^{نقده} وقت ساکن بودم
 یکی از اعیان مصدق مدعی در مقام تبلیغ امر مدعی بر آمد و من
 در جواب گفتم که اگر ظهوری در ایشان شده باشد البتة باید انظار
 کند و خود را بجلو بشناساند و من علاوه بر اینکه در هیچ کلام ^{بنا} بیجا
 هیچ اشعار نفهمیده ام بلکه بنیر اظهاری عبودیت حضرت از ^{السلام} داعیه را
 چیزی در کلمات ایشان بر نخورده ام و در سنه هفتاد و هشت که ^{کتاب} خود
 رفتم در مجلس ملاقات آنها از ایشان جویدانم از بعضی ^{مقالات} مقالات
 که اصحاب در حق شما ذکر می کنند بعد از شنیدن این سخن شکایت ^{زیاد} زیاد
 از کوشیده این مقالات کردند و انکار بلیغ از مثل همین ارباب چون
 از شخص مبلغ این سخن را از من شنیده گفتم که بیجا میبایم ^{ملازم} ملازمی از
 ایشان که در این جزو را در محاطا هر کرده اند چون اعتنا بضم او ^{نداشتم} نداشتم
 گفتم من این کیفیت را خدمت ایشان عرض نسیم و نوشتم و بابتک ^{فاصله} فاصله خود
 بجز این علام شاه خود میروستان نمودیم بعد از ورود ^{بکاشان} بکاشان مدعی

شادمانت در صیغه معارفین و درود بقدم رسانید و بیرون آمدن بزرگی
 امر نمود که باید سبب در کافین عیاف که صحیح چون بار صحن باغوا ^{صند}
 بیایند تو هم همراه باشی چون صبح روانه شدیم بیرون آمدن در بین ^{راه}
 گفت که من ایشان را درست نشاند کسی شنیدم که گفتم چه میدان گفت من
 ایشان را من بظهور میدانم که بسیار خوب معلوم است فهمیده ^{بعد}
 گفت که ایشان را چنین می دانم که من بظهور را با مر خود خلق میکنند
 بگذری از سخن او متعجب شدم که جزو اسم از زمین راه مراجعت ^{تمام}
 ولی صند خود را بر من بعد گفت ولی ایشان را حلی نیستند این مقامات
 از ایشان پیش کسی مذکور شود و منع بلیغ از اظهارات ^{بهر اصحاب}
 کرده اند و در این بجهت اخلاص ^{تجمع} گردم و جمعی سقیده ^{هستند}
 مثل ملا محمد رضا میزدی چون ملاقات ایشان رسیدم چون
 از این مقوله صحبت بمیل آمد انکار بلیغ از جمیع این معالمت ^{نموده}
 پیش از پیش در مقام اظهار عبودیت حضرت از آن علیه السلام ^{مهربان}
 ولی از و عنایت احوال او در نظر ارباب کیاست و فراست ظاهر
 و هویدا بود که مطلب همان است که میرزا احمد بن محمد گفته و این ^{جهد}
 و انکار از روی حکمت و عقلیت است پس میگویم که ایمان ^{بنا}
 بدان که خداوند علی ایلی علی شان نعمت عطا یا و مواهب که ^{جیب}
 من قدم و احسان عظیم خود چون نوع انبیا عطا فرموده جوهر ^{عقل}
 انوار است چه او جوهر است در آن صند با شیا از جمیع جهات ^{عارف}

بشری نیست از نکران او عدلت همه جو جور است و نهایت هم مطالب است
 چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب سوالی از اعراب
 در مقام تفریق عقلی فرمودند و باید بدانی که جوهر عقل اولی نیست
 که خداوند خلق فرموده و او است حاصل اوزار و جمیع اسرار و منزه
 از جمیع اقدار پس ستر و عبادت و در آن میل از بسوی خداوند سبحان است
 و از ماصوای او منصرف و کزیران چون خداوند خلق کرد او را فقال
 له امیل فاقبل ثم قال له ارجع فادبر ثم قال له امیل فاقبل ثم حقیقاً
 فرمودم ستم بعزت و جلال خودم که خلق نکردم خلقی را که محبوبتر
 باشد نزد من از تو چو تو اب میدهم بهر که میدهم و بی تو عقاب میدهم
 که میدهم و کامل نکردم تو را مگر در هر که او را دوست داشته باشی که او را
 او را مبدع هر تو اب و عقاب نیز که او است سراج و هاج حیوان سراج
 که هیچ ظلمتی و کثافتی در او نیست و او است اصل و معدن هر غیر
 و پوسیده نماید که از برای جوهر عقل دوم رتبه است عربی اول عقل
 طبعی و ثانیه صفای است چنانچه از امام علیه السلام عرضی است که
 فرموده اند ذات العقل عظیم منطوق و مسموع و لا یفهم صریح اندک
 منطوق که لا یفهم الشیء و ضوء العین منوع و عقل طبعی نیز بر مری
 چنانست عقل حیوانی و عقل بالذکر و عقل بالمستفاد و عقل بالفضل
 و مقام این مراتب ظاهر و هویدا نمیکرد مگر تا بیرون بجسم کنی
 تا اختلاف این جسم که در کثافت و تفاوت و در غلطت و در وقت

الوان و اشکال و استقامت و اعوجاج و امثال آن نور ظاهر
 در اجسام مختلف و شود مثل اینکه مشاهده میکنی که اگر خورشید
 بر زمین و تابد نوری و شعاعی در آن زمین پیدا و متحقق شود
 که سبز منهای دیگر نیست و اگر بیشتر بتابد نور آن بیشتر و شعاع
 آن شدید تر بنظر می آید و اگر بر بلور بتابد نور آن زیاده تر و
 آن بیشتر بلکه صفای دیگر هم از آن شمس در آن پیدا می شود که
 ارض و زجاج بنور مثل عکس انداختن و از مثال خورشید حکایت
 چیز مقابل خورشید سوختن و اگر بر صورت سودا یا صفر یا حمر یا
 نوزان را سیاه و زرد و سرخ مشاهده میماند و حال آنکه قطع
 به اینکه شعاع هیچ اختلاف در الوان و سایر صفاتی او نیست بلکه
 پیوسته بر حالت واحد است و مثال اختلاف عقول خلق با
 وجود وحدت و بساط عقل کلی چنان که متاع گفته

انما الامکان عند الخورینا وعند البنذل منقصة
 كقصر الماء في الاصدان دلا وفي بطن الافاعي صارتا

پس خلاصه کلام در بیان جهه اختلاف عقول افراد ناس است
 که خداوند حکیم بموجب من قدیم خود را در ذات و آلات و ماعیه
 انسان را عقلی که عقل کلی مقرر نمود پس بسایر شود که اختلاف
 در یکی از آنها هم می رسد که آثار حیاتی عقل طبعی از وجود شخص
 و اولی شود پس در بعضی میان زشت و زیبای اشیا و حق و باطل

انجا یکباره در او زایل می شود و منفی می گردد پس صانع عالم او را محسوس
 گویند و بسا می شود که بجهت بعد وضع آلات در ماعتیه شخصی از اعتدال
 ظهور آثار حیات آنرا و بطور احوال و حاج می شود که ^{باطل} اطلالی است و حق را
 و فهمد و زشت دانید و زیبا را زشت ادران میکند پس عقل نورانی
 در این مورد بشرطت و تکرر بدل می شود و این عقل نیست بلکه
 شیرین عقل است مثل انجیر در معاویه و صفا حبیبی و امثال آنها در هر ^{مان}
 و این عقل طبمان در هر شخصی باین مقدار از قرب یا بعد از اعتدال که
 دارد با کثاب فنون علوم و صنایع قابل ترقیات و کما کثرت زیاده بر
 زیاده هست الی ماشا و الله و مقصود از آن که این تفصیلات در
 این مقام آنست که بدان که اگر چه عاید متمیز هو کسی در عین حق و ^{طل}
 بلکه متمیز مدعی حق و باطل و متمیز لطیفه مراد سفر او حق از کلمات
 عقل اولست و لاجرم لطیفه عقل است که در اشخاص با اختلاف
 قرب و بعد آلات در ماعتیه امتیاز از اعتدال حکم در حق امتیاز که اختلاف
 شده کرده می شود چه مابقی که در حق بعضی حکم نبود و در بعضی
 احوال و در بعضی بشرطت و تکرر و در بعضی حقوق و بلا درت و در بعضی
 مجریه و امثال این اسای مختلفه می شود و اعدای و از حضرت آن ^{اند}
 که پیش از آن امتیاز و اختیار عقل خود را بر یکی در مطلب عمده مدعی
 و زمان تکیه کند و با اعتقاد نماید نه زیرا که قیاسی شود که حق از اصل بلاد
 که در آن مطلب مناسبت کرده اند پس از این باب احوال و اما ^{مطل} آنکه منتهی

شود یعنی تو ندانسته و مالها و عاقلها در طلب این سنگها و بدو صرفت
 و تو هم را مشاهده کنی در حالی که حرفی با کسی نگفته باشی یا سکه علاوه بر آنکه این
 سنگها در هیچ حال رضی با جنوا انشان نخواهد بخشید ^{موجب} ^{کشت}
 و نکال دانی ایشان در دنیا و آخرت خواهد بود ^{بهر حاجتی} ^{در دروغ}
 و افسوس بر حضرتان مآل کارانجام است از برای تو خواهد بود ^{بمجان} ^{الله}
 عید ام ای غافلان بعد از شنیدن آنچه گوشه شما کردم از وجوه
 تالیسی اهل ایمان از مواضع این نظام که امانت و خوارق عادت
 صفتان و هاربان دین بعد از این بجهت قلب خود را تسکین خواهی
 و در مقام طلب بر این ملکه حوازی حقیر که خداوند سبحان بجهت
 تخصیص مدعی حق از باطل در هر عصر و زمانه مقدر فرموده بر
 خواهر آمد قال الله تبارک و تعالی ورتوا بالقسطن المستقیم
و لا تبغوا الناس اشیاکم و لا تتواووا الا من مضی بینه بقیة
عینکم انکم مؤمنین صیغ ما یفید وزن کنید و یکسید مطالب
 بنام و تمام عیله درست ذکر بنام و ذکر بصدی متاع خود
 و در زمین بطور اهل فساد سلوک نکنید و با مردم بر بیایید ^{بصیغه}
 که محبت زمان است غیر است از برای شما اگر هستید از اهل ایمان
 و در موصی بیکو صیغ ما یفید و اعین الورد بالقسطن و لا تبغوا
البیوات یعنی بدیدار این تر از را بقطر و عدل ذکر نکنید و زیاده
بصدی تر از و را ^{مترجم گویند که سخن قویعده لعیب و عادات فکری}

عهد امیر و یامین که کریمه تلك سنة الله قد خلت عن صل ولله
 لسنة الله سید بلا ازان خبر صدقده همیشه معتبر و سید ان فاری
 میان مدعی حق و مدعی باطل بوده و در هر وقت و بیان هر دو
 میزان معتبر شده اند بسیارند از جمله آنها بلکه اموی و ام الفی
 مرد و مقبول بقیة الله که نیت زمان باشد زیرا که او در هر دو
 از خواست که باشد خواه از امر او ظهور در شکی نیست باشد چه
 از برای او و چه از شهادت که در زمانه نیت از برای حفظ
 دین و نگهداری مسلمین نصب شده اند زیرا که قول ایشان قول
 خداست بلکه ناطق در هر امر است شکی نیست است و او است
 قطامی مستقیم در هر زمان و قول باینکه علو رتبه شمس حیوان است
 که هر زمانه که او طالع می شود مرآت را اعتباری در هر دو مقبول
 نیست معنی مسلم و مقبول است ولی بر وقتی که محقق شمس طالع
 شود و چون طالع شود در کردن مرآت او را مقبول نیست بلکه
 اولی امن ایست معنی مرآت نیست و مورد دعوی من بظهوری من
 سقوط اعتبار احدی معنی شود زیرا که هیچ ارعای من بظهوری
 کردن مدعی ثابت و محقق نمی شود بظهور الله و محبت زمان
 بعد از شهادت و با علی خلق تمام حکم قطعه بیان خبر در احسن
 و غیره غیر آن حضرت از اول علی السلام است که در این حدیث
 این بیان هیچ خلق اختیار فرموده و اول از برای وصایت و نیابت خود

و امر فرمود در هر وارد عدیده اهل میان را بتسلک جستن بده
 ولایت او و تقریب جستن بخدا سرور و الوفا ای طاعت او بلکه
 در مضای فرموده است ^{که هم} بقی الی اسم الوجود کان ظهوره بنفسه ^{حجرت}
 و بر احدی از اهل میان پوشیده نیست که آنحضرت بعد تمام روز
 مدی را بنگر او را عمل سامری و بی ایمان مطلق و طالب دنیا
 فرموده اند و از جمله سوازی این است که از ارتکاب گناهان
 صغیره و کبیره معصوم باشد پس اگر شخصی که گاه فحش و مخور ^{از او}
 دیده شده است دعوی حجیت نماید معلوم است که دعوی او باطل ^{است}
 زیرا که از جمله سبع قدیمه فوجیه الصیاد است که هرگز عهد و ولایت خود را
 بشخص هوای پرست که خلاق ظلمی از او دیده باشند نمیدهد چنانچه
 در آیات و اخبار ظهور قبل مانده که راست که بعد از آنکه شایسته
 امامت از برای حضرت ابراهیم خلیل الرحمن آمده عرض کرد حق
 در حق جواب آمده که لایزال عهدی الظالمین یعنی عهد و ولایت
 بظالمین نمی رسد و فقط بیان هم اینچنین را اعضا فرموده فرموده
 چنانچه در کتاب احسن القصص خداوند علی علیه بر طبق آن برای
 آیه نازل فرمود و انما قد جعلنا ابراهیم مکالمات ربیه و اعلمه بالکون
 الخیر من عرشنا هذا وقد جعلناه علی النامی بالحق اما ما قال و
 در حق قال اللہ رب العرشانی قد عرضت عهدی للظالمین من عباد
 و انی قد کنت علی کل شیء قدیرا و این جمله نیست که احدی از علما
 و حکما

و حکماء و عرفاء در آن خلاف ندارند چنانچه در سقوی
از جانب حق هرگز خلاف اینست سفیر و پادشاه و شنبه
اسک عصمت و طهارت حضرت خاتم النبیین و اصل بیت طا
هوین

او علیهم السلام که ظاهر من الشمس و ابین من الاضراس است بلکه آن
ضروری منزه است و هم چنین کمال تقوی و طهارت و نجاست
و دیانت و امامت و شهامت و فحامت و مناعت و درستی و نما
در احوال حضرت ذکر بل شانه سبهارت موافق و مخالف

کسانی که شرف حضور آن شخص نورانی را در ابراک کرده بودند قلم
تبارک و تعالی می آید العاصم الله قد اظهر هذا السلام من
المجبا و الاطهار حتى لا یکت احد فی امره الحق علی شیء بالحق
الا کبر و ان الله قد کان علی الحق حکما و علما و هم چنین نما

و درستی و شرم و حیاء و سکینه و وقار و صدق در گفتار و درستی
در کردار و صفات اخلاق و محاسن احوال حضرت از آن علیهم السلام
چند ظهور امور در ایشان بر ابتدای تکلیف بوده و هنوز زمامتی

و طهارت و مروت و صداقت از ایشان بظهور رسیده بود
یعنی در این مرحله در حق مدعی بعد از ذکر آنچه از گفتار بعضی از
رفقای او که صریح شده که در حق او کفره الله مثل صیبره حسین
و زینب و ابرار که سفارت روم نموده او است گفته است که
چنانچه شما داشت که میرزا حسینعلی حکو که زمانی امامت میکند و حال

من با او بگذاشت با هم شرب کرده ایم و قمار باختند ام و معتدل این ^{حضرت}
 و قریب باین را از جمعی دیگر که در پیشین با او مخالفت و رقابت
 داشته اند صریح شده خوردن گاو رنده میگوید که در آن زمان که در کما
 کاظمین بودند راستم و باب مولود عیان نگارنده و السیاق ^{مفتوح}
 شده بجواس و مشاعر ضاحک خود دیدم که بسیار در کتب و اقوال
 نسبت بکسانی که یا که اینها از این مؤلفات و معتربات ^{معلوم}
 و معتلوج این شکسته ضعیف بود مبالغه زیاده میزد و در ^{عقبت}
 بزرگان اهل بیان با کمال جرئت بود و در بعضی از موارد در اشیا ^{نیت}
 و ملامت بعضی از مؤلفین هم مضامین عمده و وعده های خلاف ^{در}
 معاری عدیده از او بریده شد و حال آنکه از حرمانت شده بود که
 قرآن و بیان است خداوند علی اعلی در قرآن مجید میفرماید
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الرَّبُّوْنَ مَا كَانَتْ تُفْلِحُونَ كَبُرَ مَقَادِرًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ
 تَقُولُوا مَا كَانَتْ تَفْلِحُونَ وَهُوَ خَائِرٌ رَفِيعٌ وَشَرِبَ رِجَاءً وَهُوَ ^{مفرد}
 مدعی مشهور هر خاص و عام بود و اکل بسیار را عداوت داشت
 با آنکه هر ایما از مضایر احکام بیان است و اصحاب و پیغمبر است
 هر شرب جز ابرام و اضرار زیاد میفرمودند و اگر مطلع می شد میدان
 صحت میگوید و از زبان بعضی از نسوان اهل اندرون مدعی ^{حضرت}
 صریح شده که حضرت از لعن علی السلام بقدری در اعتبار آن ^{در}
 بسیار رو کشیدن و بیان اهتمام داشته اند که در هر زمان که شرب ^{نیت}

فرمای

فرمای اندرون عدتی می شدند مدعی مخصوصه غنچه ^{میکرد}
 که از روز پیلان در اعذبه و اطعمه صرف نشود بلکه پوست پیلان
 یا مقلیان بر سر راه آن حضرت نباشد که بسیار موجب تکلف ^{حاضر}
 مبارکشان شود آن هَذَا الشَّيْءُ عَجَابٌ وَفِيهِ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ
 و از آن جمله اینکه اختلاف در میان اقوال و افعال او بلکه در میان
 بعضی اقوال او با بعضی دیگر نباشد بلکه شرط است در عدتی ^{صاریف}
 اینکه طرز و روش او در احوال مشترک میان سفرای قبل مخالف
 با احوال سایر سفرای نباشد مثل اینکه طرز عروبتش هم سفرای ^{سفرای}
 چنین بوده که هر کدام که معیوش می شدند نقد نقد می کردند آن
 سفیر را که پیش از خودش معیوش شده و مدح می کردند هر که ^{را}
 که او مدح کرده و مدحت می کردند هر که او مذمت می کردند هم ^{چنین}
 مذمت می شدند همان ظهوری را که بعد خواهند شد پس اگر
 از عیب ظهوری کند و در بعضی از این مراحل مخالف با سفرای
 مثل نباشد معلوم می شود که دعوی او باطل است چنانچه خداوند
 علی اعلی جل شانته در قرآن فرماید لَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ عِزِّ اللَّهِ
لَوْحِدًا مَّا تَمَيَّزَ اٰخْتِلَافًا كَثِيرًا و قال جل و عزه ونا حسن القصص
وَإِن كُنْ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا عَلَيْكُمْ مَا أَقْدَفَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ مَعًا
وَلَنْ يَجِدَ فِي كِتَابِنَا الرَّجْمَ فِي شَيْءٍ عَلَىٰ هَذَا وَذَلِكَ اٰخْتِلَافًا وَصَح
 ظاهر این مبارک که این است که معجزه باشد که ما بتحقق که فرض ^{کردیم}

بیضا از چین های که خدا فرست کرد از برای مومنین در کتاب
 انبیا و هر کس خواهد یافت از برای سنت رحمت چه در این کتاب
 و چه در آن کتاب هیچ اختلافی در ترجمه می گوید که بعد از نبوت
 اختلاف در احکام فروعیه بیان و موقوفان ظاهر از نفی اختلاف
 اندی از مثال قرآن و بیان همان حالات مشرک بیان همه
 که طرز و روشی باشد که در هر محسوب بوده و در آیه مبارکه
 سنت رحمت تغییر فرموده اند که بعضی از آنها اشاره نمودیم
 و در نیت که مؤید علت ابراهیم که حضرتانی حبیب خود را ^{طی}
 مامور بناست آن کرده همین حالات مطلوبه از کل انبیاء ^{شد}
 که مابطن و روشی تغییر کردیم و در آیه مبارکه سنت رحمت ^{تغییر}
 فرموده اند پس باین میزان معلوم می شود که دعوی ظهور نقطه
 بیان حق بوده زیرا که روشی مظاهرا و در مقلی عین ظهور
 قتل را که نقطه موقوفان باشد تصدیق کرده بلکه علی ارضی الغایه
 تقیم و تکریم و تقیم اوصیای او را بلکه نواب خاصه اخرا و صیای
 او را فرموده و مدح کرده هر که را که نقطه موقوفان و اوصیای او
 مدح کرده بودند و مذمت فرمود هر که را که انفا مذمت کرده
 و علمای شائسته و قریب بر همان خود روشی را مثل موعوم شیخ
 و سید علیها السلام را مجتهد و توصیف فرمود و مظهر غیبه
 ظهور خود خیر قد رها اظهار سرور فرمودند و زاید الوصف

خدا را شکر گفت و بشارت داد خلق را بظهور من یظهر و هم چنین
 حضرت ازل علیه السلام در دعایت دلوز و روش عام سقاچه
 از انبیا و جبرائیل و صیفا بقدر هر موی که در قول و نذر فعل مخالفت
 بقوم بود بخلاف معینا مستیغی که در موارد کثیره از سنن رحمانیه
 مختلف گردید مثل اینکه حکم حضرت جل شانزه را در حق حضرت ازل
 علیه السلام رد کرد و هر چه سفارش در باب دعایت خاطر عا^ط
 مبارکش فرموده بود که مبارک اعمار حریف بر قلب انورش وارد شد
 برخلاف امران حضرت خاطر انورش را علی ارضی العالیه مبرون
 گردانید و مقامی سامری و در مقامی بخود بالله کافر خواند
 سخنهای با لایق بپر خودش و چه سفله و چه علم تعلیش سقاها برد
 و چه الصید گفتند بلکه بر هتیر اسباب قتل او سعی بلیغ با ارضی^{العالیه}
 رسانیدند بلکه سخندانی که از جانب رب اعلی جل شانزه نصب^{سند}
 بودند همه را تو همین و از بیت زبانه رسانیدند و هر چه شیخ و^{سند}
 علیها السلام را که مدوح ملبسان مبارک نقطه بیان جل شانزه
 بود نذار هویت مذمت و بر هویت اعتراضات البهانه مینور
 و مثل اینکه شگفتان که مرود حق و ملعون ملبسان اعلم مبل بود
 با حق الهی امرایی که حضرت رب اعلی جل شانزه وقت خدارا در^{مورد}
 حتم فرموده بود صیغ و تعجید مینورد و شیخ و سید قضیلتا
 منهاد و نقطه حرقان را که حضرت رب اعلی جل شانزه بر خلق^{اولین}

و آخرین ترجیح منها و تفضیل میداد ^{را} میرزا حسینعلی حضرت
 بر آنحضرت ترجیح میداد و مگر این فقره را خود از او شنیده
 و مثل آنکه عادت و روش همه مظاهر حسین بوده که هر که ایمان
 کامل تجویز و یا تقوای او را در تو میبرد بر تو بزرگوار ^{میگردد}
 و عزیزان کار ایشان میباشند با خلوص بر مضمون که غیر آن
 اگر مک عبدالله انصاف بود بر خلاف میرزا حسین علی که هر که
 عداوت در خانه را بجهت انجام میداد و یا در عنوان اظهار حجت
 با رعدایا و تحق بیشتر و کمتر باشد برکت میفرستاد و مگر آن
 و عزیز بود از جمله چیزهایی که قارون میتواند بود میان عدا
 حق را باطل ظهور آتازد و تقوی است و تم حین علامت
 دیانت و ایمان و صداقت و امانت ^{باشود} و کف بالله شهید که
 بدقت هر چه تمامتر هر چه نظر را دقیق کردم در حالات و صفات
 میرزا حسینعلی بغیر عذر و مذموم و تبلیغ بر بخوردم و کویا همی
 اندر ایچ ایمان هرگز بود و یا مسعودی بنویسیده چه جای مدح
 و تقوی و هر چه کمال کسی از او ریده و یا در حق او شنیده باشد
 کل مایه و در روایا است چون از حلیه ایمان و تقوی میبری
 و عرفاست همانا که شنیده باشی شیخی که مشاخر گفته
 لو کان للناس من غیر الحق شرفا لکان اشرف کل الناس الیه
 و آنگاه علم و غیر علم و معرفت است در هر دو و هر چه علم که اگر ^{می}

سفارت حضور الوهیت در حال دعوی خود بیست مسئله از
 دینیه سوره ال سوره و مقصود بحاج و عناد نسبت با و بنا شد ^{مطلب}
 باشد و کلا در دعوی او باطل میشود نکارند میگوید بکر است
 میان ما و مدعی مطالب علمیه مذکور می شده و بجز جهل چیزی از
 ظاهر نمی شد و بسامی شد که سؤ ال از او صیغوم و بسکوتی ^{است}
 و حاصل سخن در این مرحله این است که بعد از ظهور نقطه بیانات
 از برای تشخیص مدعی حقان باطل میگویم که بیان کلام ^ظ ^{الف}
 موعظه بسیار دارد که عمل و بیان همه را حضرت رب علی عهد
 من بظهور مضمون داشته اند پس اگر مدعی امضای بیان نامیکند
 چنین مجازات و کسوف حجاب از چهار جمله موعودات از برای ^{تسین}
 و مستغنی بعهده او کلام است و اگر بگوید من بیان را نسخ کرده ام
 استان بر احکام جدید بر او مقیم است و چنانچه از عهده بیعت
 شوند بر این با قطع دعوی او باطل است نکارنده میگوید که از
 قرآن که شنیدیم مدعی باین نکته ملتفت شده و در دعوی خود ^{تسین}
 دیگر پیش آورده تا آورده باشد گفته است که من بیان را رفع کرده
 نیی از بیان مجازات و حل موعودات آورده شد و بعد گفته هیچ
 و تکلیفی هم از بندگان میخواهم هر که هر چه در دلش میخواهد بکند پس از
 کلمات استان بر احکام جدید آورده شد و در مقابل بود از اینکه اگر
 مطلب چیزی باشد از سال رسالت تا طاعت عین از هم دارند بلکه

و حاصل کلی فایده است زیرا که هر نفسی را می رسد که گوید که من ^{را}
 می خواهد که تو را نشناسم و این سطح و طامات را نشنوم و از آنجمله ^{است}
 بعضی علمای ما که تکفیر بیان در حق من بظهور الله موجود ذکر
 فرموده اند چیر رجوع با آنها نیز فرق میان مدعی صادق و کاذب
 می تواند گذارد و در نظر هر ناظری معلوم و مسلم است که هیچیک از
 آن علامات در حق میرزا حسینعلی صدق ندارد و محقق نیست
 یکی آنکه باید هاشمی باشد یعنی از طرف پدر یا مادر داخل سلسله
سادات باشد و هم کسی را معلوم است که این علامت در مدعی نیست
 و دیگر آنکه باید یکی از شهدای بیان باشد و پوشیده نیست که او
 از شهدای بیان نیست و دیگر آنکه باید اسم او مطابق باشد با اسم
 یکی از ائمه قبل و معلوم است که نیست و هم چنین بعضی علامات دیگر
 که رضت در مذکران در مسائل نیست و مدعی فاعده هر افعال
 و از جمله شهادت دعوی هو سفیری خاصه من بظهور موجود
 منظور آن است که سابقین در رضت بی او خاصه و خلاصه
 خلق اولین و آخرین باشند زیرا که بقانون حکمة الهیه شمس
 که خلاق می شود اشعه قوتی بر او که هر کس هیچ خجانی مانع و حجاب
 صنوبریها نمیتواند شد غیر منفک از او طالع می شوند لهذا در
 زمان ظهور هر قطره منابع در رضت بی او هم در همان حق
 وضوح نیکی میراث فریب با عند ال ذر نیستی هم اهل عصر خود ^{معمول}

بکمال و موصوفت بجماد فصالح درست کردار و درست گفتار
 در میان اهل زمان همان در حکایت الشافیه بوده اند ^{احوال}
 سابقین در تصدیق بفضله فرزندان تمام این معانی و این مراتب
 ظاهر است مثل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مثل سلمان ^{رضی}
 علیه که محبوب اهل زمان بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 در حق او فرمودند السلام منا اهل البیت و مثل ابوذر غفاری
 که آنحضرت در حق او فرمودند که هر کس سایه بنشیند اختراست آسمان
 او بنشیند استخر است زمین بنشیند آلودگی را که از آبان در راستا کوی ^{شد}
 و مثل مقداد و عمار و امثال آنها که ممتاز بودند در میان اهل آن زمان
 و هم چنین در احوال سابقین در تصدیق حضرت در کتب
 همین مراتب ظاهر بود مثل جناب باباالباب علیه السلام و مثل حضرت
 مقداد بن سلوات الله علیه و مثل جناب اقا سید حسین و مثل جناب
 اقا سید محی و مثل جناب عظیم و مثل جناب حاجی سید جواد و مثل جناب
 ملا محمد علی زینبانی و جناب ملا جلیل و جناب ملا علی بسطامی و
 جناب میرزا محمد علی قزوینی و جناب ملا محمد باقر و جناب ملا محمد
 و جناب ملا محمد و صف از ویلی و امثال اینها که همه از احوال اهل
 علم و معرفت و کاملین در رضا بپوشانیده بوده اند ^{تبی}
 حکایتی هم که خوب نظر کردم در سابقین در تصدیق ^{استشهد الله}
 که قلم خیا مسکنه از نگارش اسامی آنها و لوح بوجود می بچید آن

پن برش مباح اعمال و رشوق رفتار و گفتار اهل

همه ب جنونیت با ارقا

همه ب عتوت با صده هوا

بدعوی باطل هم مستقیم

با ابطال حق چون ایم ایتم

بدعوی صحت جمله ضنونیت

ولی دروغا جلکی بصفت

بجهل مرکب همه در کمال

چیز بوجهل با صده رشوق و عتوت

جماعتی همه از اهل حق و عز و مکر از غایت جهل مرکب از غایت

بلیت

مکالمه زود افتاده اند همه عوام کاکا خام بلغم اصل با کمال

جهل

بصفت حماقت و بلادیت و انانیت و حیاست و تجوی در سفت

دعای خلق خدا هر که باشند با هیچ اعتبار و اعتماد در چیز جز

هم ندارند و این خود بر صافی قاطع است بر بطران دعوی مدعی

نیز که حضرت زکریا

که در حل شان در کتاب ذکر صفت من بظهور و فضا

ت

که هیچ فضایل و نجاکت انسانیه و قوت جذب نفوس و اشتقاق

و تعلیقات و تصرفات چون دریا است نسبت بقطره صدرا

که در نقطه بیان ظاهر شده چون قطره است و جز بزرگ در من

بظهور

ظاهر خواص شده چون دریا پس میگویم که اگر مدعی حق می بود

می باید در این مدت مدید جماعتی از اهل صدق و صفا و یا

از ارباب فهم و فنکا و یا از اصحاب دیانت و اعانت و وفار احد

ب

کرده که داخل بصدیق او شده باشد چه قدر سعی کور و کوشید

در اینکه نکارنده را بصدیق خود داخل کند و نشد از آن وقت

که با سلا

مورد

که با سلام بودن حرکت کرده چهر بسیار از شجاعت و قراطین
 بنکارنده نکاشته و بسید عهده یزدی نوشته است و آن را بت
 حرف الهم قل ان یا عبد قد ارسلنا الیک فی کل سنه ما لا یعرف
 منه خلق الا اولین والاخرین الخ و باینها انکار کرده و از خداوند
 خواسته است هدایت نکارنده را در مقام مناجات خود که انفا
 نکاشته بجهت نکارنده ارسال داشته و ذکر بعض فقرات آن در
 این نسخه خالی از فائده نیست لهذا که معنی این فقرات این است
 که گفته است فما سئلت یا الهی سوءک الذی اصنات المکات و
بهاک الذی برزمت الکائنات بان تذکر عبدک الذی سمی
بالحیم و رفارفت بقااک و قبار عظمتک ثم اسمعه یا الهی بغیث
قدس و عائیتک لبعث بر عن نفسه و عن دونک الی دایع انوار
وحبت و انک علی رکت لهما قدیر نکارنده کوید از اینجا که در

خود ثابت و محقق شده که دعای دوم در درگاه الهی صحیح است
 و مقبول است یکی سعید سعید و یکی شقی شقی و شکت ندارم کرده
 مدعی بر حق نکارنده صحیح است که با پیغمبر عجل و بی حضرت از راه

و موصوف از مدعی گفته بجهت صریح تمام تو در مقام حضرت امر محسوب
 و توضیح امر مدعی با کمال استقامت سعی بلیغ با رضی الغایه میرسد
 و الله هو الموفق علی کل حال وهو الملك الخیر المتکبر الکیس السعالم
 مقدم چهارم در بیان اینکه هیچ کس از اعراس ظهور شیعیان

لازم است که از هر هیا کل موجودی در هر زمان زمان بلعقد ال نزدیک
 و در حال صغر سن و کبر سن از هر خلق زمان ممتاز و در هر مکان
 اخلاق و محاسن احوال احدی با او قریب و آساز نتواند بود زیرا
 که این معنی هم کسی را معلوم است که شمس حقیقت یکی نیست ^{دهم}
 هست از علویات و سفلیات و مجردیات و مادیات و سازجیات
 و کافوریات هم صانع او است و او است خدوت دیوان و محقق ^{حقایق}
 و مقدر هیا کل و مصور صور و طاقت تحمل اشراق ظهور آن شمس را
 ندارد مگر آن هیکلی که از شئون کثرات عبری و در مقام ^{حیدر}
 حق بگیا و وحید باشد و محبت نفسانیه در او منقح و سجات
 عقلانیه و روحانیه در وی مضمحل شده باشد زیرا که مناسبت
 میان ظاهر و مظهر شرط است پس از برای ظهور ^{است} بخود سر و آرد
 که هیکلی را اختیار کند که اقرب از او باعتدال نباشد چنانچه این
 در همه اعراض معروفه مثل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله
 و سلامه علیهم مسلم و مقبول است بلکه در برای ^{نقطه} فوقان
 این معنی بمقام شهور در میان اهل زمان میرسیده چنانچه در ^{را}
 روایت از الی الله رسیده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدان ^{وقت}
 که تازه متولد شده بود و او را بخدمت حضرت رسول آوردند ^{حضرت}
 رسول او را بر سر دست خود گرفته تمام تویز و انجیل و زبور آن را بر روی
 دست مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله تلاوت فرمودند ^{صحبین}
 از اعدال

از اعتدال وجود مبارک حسنین علیهما السلام اشارت زیاد
 بظهور رسید و در باب اعتدال هیکل مبارک حضرت در کربلا
 در کتاب احسن القصص میفرماید و لقد ضلنا علیک و صنعنا
 عن استعجال امر الله العلی از کان المحکم فی ام الکتاب مقتضیا و انما
 قد انزلنا علیک فی الکبر هذا الکتاب کتابا علی الحق بالحق مشهور
 و ایضا در موضعی دیگر میفرماید و ان بان ان الله فی صعوی قد
 بالحق علی نطفی علی حق القوی علیها و انشاء الله یتضح عینا علی
 فی کبری و ان انا کظیم بالحق علی العالمین جمیعا نکارته و کبر
 که از ملزومات قرب اعتدال وجود یکی استقامت است در اقبال
 بسوی حق من البدی الی الختم چنانچه در احوال هر یک از اعراض
 از زمان بدیع اول الی الان ما نسا هذا عجزا من مشهوره کفر
 در مقام عمر خود خدرا بیگانگی پرستش می کردند تا آنکه از سید
 نمایند و هرگز بخطایا استباه توجه بغير معبود حقیقی نمی کردند
 بخلاف مردمان همیشه منافع که اصل وجودشان در اعتدال
 مقرر شده اگر در زمان خدرا بیگانگی پرستش می کرده اند در
 دیگر بجز و طغیان و یا شرک و عدوان زیست می کردند تا بعد
 اندی می رسیدند و یا ابتدا مشرک بوده اند و بعد خدرا بیگانگی
 تا زمانی چند باز شرک اشکان شرک پیش و افتاده اند همانا
 که تفصیل عنایتها می خوانی در ادوار و احوال طویل شنیده باشی

که بچیز مشهور خدا را در اسمها پرستید تا از آن خلقت بدیع ^{اول}
 و سپیده گردن امتحان شد و ماحوت و مردود اندی ^{انبات} گردید و
 حکایت کثرت ریاضات بلعام و زیارت عبارات شیخ بر صیفا
 و انجام کار ایشان با حنک و کفر و ارتداد آنها مشهور هر خاص و
 عام است و هم چنین است ^{پرسی} ابو الد و ابی و ابو الشریح و بعد ^{تبول}
 اسلامت و هجرت کردنشان با رسول و ^{بیست} حج گفتند بزوج ببول
 و در پیش ^{شد} نشان بر جماعتی از قوم ظالم جهول بر اعدای پوینده
 و مستور نیست ^{و انیک} معا مله عبد الرحمن با امیر المؤمنین ع و
 اختیار ملازمت و رکابداری حضرت در آن روزی ^{امرو} اظهار محبت و عاقبت
 بر کسی پوینده است و هم چنین سایر اصحاب امیر المؤمنین ع که در ^{روز}
 مکه عمر و عاصی که قرآنها بر سر بنرها بلند کردند و چون اصحاب
 نمودند از آن حضرت بر گشتند و هم چنین جماعت خوارج که بشبه
 حکیم با حضرت بخصومت پیش آمدند و با او قتال کردند تا بجهنم
 و اصل شدند هم از جمله مسلمین بودند و بسیاری از آنها در ^{چهل} حلیت
 و صفین داخل لشکر امیر المؤمنین ع نفرخا و یارها بلکه حاجات
 نثارهای در میان آن حضرت کرده بودند و در میان آنها چه بسیار
 کسان بودند که بجهت ستوها بصارت خداوند میام داشتند و ^{صیام}
 مسجوب و مندوب را هم امکان ملاحظه داشته ^{شسته} و دست می کشیدند
 و همچنین از اعتدال دو باره ^{چنین} در اوقات از زمان ^{مختلفه}
 اعمال

اعمال و افعال مضاربه از ایشان بظهور رسید و ختم کار ایشان
بطمینان و رجوع بنیوان شد پس ایشان برادر خود را در حق جمله آن
اهل اعتدال و مورمان دور از اعتدال اطلاع و آگاهی هم رسانید
و راستی که بقانون حکمت الهیه من بظهور الله و باید از هر اهل
ذمان با اعتدال نزدیک تر باشد الحال و عت ان است که نسبت
و اختلاف احوال و خسرات مال و سزا بد نکال سر کرده اهل عدل
اعلی مدعی بد سگال و در صورت مقال گوشه رحمتی از اهل انفا
نماند پس میگویم که صدق مقال در خصیقت احوال این مدعی بد سگال
در اقبال و ادبار و بحق و از حق این است که پیش از آنکه ملاقات با
حاصل شود هر چه تقوی را و تقوی را از حجاب او بجا رسید بخند
در حق ازل علیه السلام بین و نبود و در بر تو قیامت صادره از
ساحت قدسیه علیه بعضی کتابیات و اشارات در باب خصله عقاید صفا
و هدیه او بود که ما پیش از ملاقات با مدعی منقبت نمیشدیم که
مرا از اینگونه تلویحات و شکایات میرزا حسینعلی و بعد او است
تا آنکه سفر اولی که بعین حقیقت عربستان از کاشان خارج شدیم که سنه
هفتاد و شش بود در کوه افشاهان عرصه نیکار خدمت حجت زمان
علیه صلوات الله الملك الرحمن شدم بوقیع فادعی در جواب صادر
فموره بودند اگر ممکن شود رجوع بوطن و اگر در همان ارض که ساکن
نمیشد باشید و اگر ممکن نباشد بهر جای دیگر که خواصند و عربستان

آمدن و صلحت نیست و لحاظ تو قیام در بلیت مغزی بعد از رسیدن
 که مجال عبور نبود چون بکاظمین وارد شدیم و با حدی در بغداد ملاقات
 نمودیم فهمیدیم هر در مجلس ملاقات او آنچه پیش ^{منع} نفهمیده بودیم و حکایت
 کردن حضرت را هم دانستیم که معجزه معجزاتی از خرد مدعی ^{بجوری بود}
 با آنکه عیبه تمام مدعی موقه در اظهار عبوریت خود نسبت حضرت
 اهتمام زیاده بود لیکن بقرائت ^{اول} مستوفی هر شخص با کیاست
 که زبان مقال و بیان حالش اختلافی زیاده در آرزو کسی ^{نسبت}
 احوال او میدنم از معکلات او در مقام اظهار عبوریت خود
 حضرت از راه تفصیلات زیاده حکایت میکرد و بی مناجات
 مراسلات که نزد بلیت و در نوشته ^{اقص} اظهار عبوریت خود را در افسانه
 الغایه رسانیده و در آن حالت او غیر بعضی و غنا و غل ^{ریک} چیزی
 مشاهده نمی کردیم تا سفر رویم که بسفر عربستان آمدیم باز بعد هر چه
 تمام در مقام اظهار عبوریت حضرت استقامت داشت با اینکه
 پیدا بود که اگر دست بیاید خود آن حضرت در ^{نقطه} روستان او را بلیت
 تلف میکند و خورده خورده بتدریج ظاهر ^{شدن} او آنچه ظاهر
 شده و مآل ^{حضرت} ذکر میکنیم بعضی از کلماتی را که در مقام عبوریت
 آن از او صادر شده و بعد آنچه بتدریج از حالات و معکلات
 از او مظهر رسیده تا فی الجمله بر مقدار بقدر دوری او از اعتدال
 آگاه شده از ملاحظه اختلاف در معکلات و حالات او ناظر ^{با}

عرف حاصل این در خطبه جلوات مدعی آن گواست که بعد از
 شهادت گفته است و آن طلعه النور سلطان الظهور الا بعد
 والصدیقات و در آخر خطبه مذکور یکی از شهدای مضمون آن قبل
 از ر علیه السلام چنین نوشته است قل یا اهل الملاوان تردید آن
 تلاوتوا طعة الله فانظروا الى طلعة النور وان رثلت موهبة لكم انکم
 مؤمنین ان قال صیغاً لك یا حبيب عاشرت رجیون ^{الفتوح}
 من ید سلطان حق مکن هو الذی اصطفاك من بین الناس
 شهید الامین و آن ذلت رحمة من لدن علیک و علی عبارہ ^{المخلصین}
 فاعمل کل ما وصاک الله و لا یكون من الخائفین و انه هو المقدر
 علی ما سیاء و انه سلطان حق عظیم ان قال ^{الکلمات} شاهد ان کل
 من یرجع الی کلمة النور و انا کل به رجوع و من قال غیر هذا فعلیه
 لعنة الله و انا برهانه و ما انا من الشریکین و ان مع ذلک ^{کلمة} الکلما
 لحدیث عند حروف من کتاب الله العزیز الحکیم و کین یفنی لاحد
 ان یدعی الامر لا یورث الا القوم المفسدین و السلام علیک
 من مقلک بن صراط عربی مجید استقی کلام عمل الله و تقم
 انتقامه نکارنده میگوید که خوب نظر کن در این فقرات که گو
 خداوند سب شعور آن او کرده که خود از خود برتر کند و بر مسند کا
 خود گواهی دهد و بر خود امان کند و هیچ مستشرق کلمات خود
 ان هذا شیء محاب و فی ذمیرة لاولی الالباب و عجب از احوال ^{اینها}

بخط بدست کمال احوال کسانی است که لایقتر صاحب این کلمات
 خود می کرده اند و در بعضی بعضی با کمال استقامت استوارگی
 دارند و در هر اصله که بچیناب حاجی سید محمد سلام الله علیه
 که از جمله شهدای حضرت از علیه السلام است ^{یعنی صد کورمان است}
 مذکور وجود مبارک سرکار آن عبد کرم الذی فی ظلمک میادیت
 العالمین و یرجو عن بدایع فضلك لانت انیس المکروبین و یهو
 نعالک بما شربت عن کاسی القویین و علی الذین کانوا اعمت
 عباد المقدسین نکارنده میگوید که این مضمون را یکی از اعیان
 شجره مدعی که در این اوقات بی سرپ از برای او توفیق القضا
 می آید در او براتی که بعضی از نوشته های مدعی را جمع کرده نوشته
 و کسیکه در وقتیکه از شهدای آنحضرت صلوات الله علیه بر ^{خضر}
 کند معلوم است که عبودیت او در حق خودان وجود مبارک
 چگونه خواهد بود و اینها در نوشته که باصل کرده نوشته اند
 و در آن اظهار عبودیت خود را در حق حضرت علیه السلام
 باوصی الغایب رسانیده اند و آن نوشته در میان اصحاب معروف ^{است}
 و هواری که میرزا جواد هراسان از روی این نوشته ^{بند} آن ترزنگا
 موجود و چون در حاشیه همین سواد مدعی فقرات بخط خود
 نوشته است معلوم می شود که این سواد مطابق اصل است و هیچ
 خلاف ندارد و آن نوشته این است جوهر تسبیح و سبایح تقدیر

سلطان به بیع منبع قیوم را سزا است که از رشحات طهحات
 اجزای عیالات و مکرمات خود هوایات موجود است و کینونات ^{تبار} ممکن
 از زلت عدم و نیستی بر عرش عزت و هستی جانس فرمود و با سزا ^{بند}
 قدرت و سلطنت نفع حیات را بر احسان جوهر هودات و سوا ^{سج}
 شهوات نغید و عرایب اطاعت معلومات امکان را از بیع
 لعاف انوار بهت بالعه خود منور نمود و نقایس طرائق ^{اکوان} مجربات
 از حق جمال مستشرق ساخت تا جمیع درایت مخلوقات از انوار
 سموات عالیات الی ارض موجودات سفیاست ^{است} دهند بر اینکه او
 سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است ملک مقصود در
 هوایات معلومات الی ان قاله و بعد صلوات یافت کبری ^{تبار}
 آید و مقام عنایت عظمی در عز و شرف اجزای فضل بتلاطم اضر
 خود ملاحظ تا اینکه تمیض جلال انظمت جمال بر داشت خود را
 قدسیه از لبه و بلور چه دیده نوریه و جوهر وجود و مجرب شهود
 علم هستی بر اعراض و عطاء نور زلف از طلعت احداث ^{کشف}
 نمود تا اینکه بشر باشد از هوای نور و وجه ظهور و ^{تبار} انظمت احد
 در اعراض طوری که جمیع عنی الذک مقصد امر الله و طلعة الله ^{شد}
 تا سراج از لبه قدسیه از زجاج افنده مباد مستصنی شود ^{صباح}
 خندان نوریه در مشکات صد و در نامر مستنیر که در که مستحق ^{تبار}
 از سلطان عا و مستحق شوند از ملک حنا ^{تبار} عزیز فرمود الی ان قال

قسم بچهره سنا و بر نقطه امضا و بر عرش مضاف که جلوس ان بزر اعظم
 اعظم است از آنچه در سواست و ارضین است این ناری است که
 نفس مبارک در نفس خود موفد شد از غیر آنکه من کند او را ناز
 بلکه این ظهورش عجا^{به} بجا هر احدی از مقربین و مخلصین ننگ^{شسته}
 چنانچه نقطه اعلی و روح من حق اعراض الظهور رنده در حقیقتات
 صیرماید لن یخیره الاخبار ولن یقدره الاقدار ولن یبلغ
بساطه اعلی جواهر امثله الموحدون ولن یصل الی ساحه قدره
الوحد عقول المقدسین مفرد ظهورات اند و مظهر شئون است
من عند الله خالق الارض و السموات مقدر رنده از اشباح و اعدا
و مقدر رنده از اشراق و اجلال سبحان الله ان این حیالات
مفقوره معدوم و در این میانات خلیفه خود بوده المان قال
جلوس سلطان از در از همین قوت و قدرت مشهوره مشا^{عه}
نمایند که این است نیجه اعظم و لطیفه اعظم و در بقیه اقوام الی انما
سوی نمایند که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از او افر
خواهی باز غایب این عبد قاف را ای چشم خدا که خائف و متذکر^{الم}
که چگونه از شر ایضا عبودیت بر آیم و علم خدمت بر افرازیم در کل
بر کل ارض من بعدم طلعت مبارکشان بر او بکل لسان سائل و آمل
رحمتان را ان اشهد بان ما علیت من ارضی الا وقد وقعت
و هی علیها سجد الله المقدم بالحمید و ما ترک من لسان الا
 و قدر است

وجه بسیار فقرات مکرره افکارا بجهت احتراز از تقویل زیاد
 بقلم بنام و دریم و آنچه در جاسیه مدعی بخط خود نوشته این است ^{کتاب}
 نور ارسال شد تا اینکه بسیار تاکید و مبالغه شده اهل فقر ما
 بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازمین العابدین
 صلوات الله علیه باینده سعی بلیغ در اعظام آن صبر و اول فرمودند
 قَدَرَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أَنْ تَكْتُمَا عَنْكَ مَجْمُوعَتَهُمَا
 أَنْ كَتَبْنَا بِحَسَنِ الْخَطِّ عَلَى كَمَا لَمْ نَسْتَطِيعُوا أَنْ نَكْتُبُونَ نَعْمَ
 أَقْرَبَهَا بِالْحَبِّ أَنْ تَكْتُبُونَ إِلَى سَمَوَاتِ الْحَبِّ تَعْرُجُونَ أَوَّالِي عَمَّا
 الْقَدْسِ تَعْدُونَ وَالسَّلَامُ وَالْكَبِيرُ عَلَى عِبَارَةِ الْمُخَاصِرِ
 در نوشته دیگر مجموعی نوشته است بعد از فقرات این چند فقر حال
 این ایام رضای المیثان محبوب است و کل در فتنه قدمت ^{اسیرند}
 مغزی از برای نفسی نیست و امر الله را باین سهلی ندانند که هر ^{کس}
 هو می در او باشد اظهار نماید حال از اطراف عینین نفسی ^{او عارا}
 عونه اند زور است خواهد دید که سوره استقلال سلطان
 حلال ^{استها} حکمت جمال خود لرزید و لایزال باقی خواهد بود و کل
 معقود بل مدوم کاینکه بکن شیئا مذکور خواهد کرد بیا بالله
 وانا الیوم ^{استحق} کلامی همی الله فی هلاک و السخط علیه
 نکارنده و گوید که احدی نیست که از صاحبان کلمات که روز مدعی
 مقام ^{مقام} بظهور عیانت سوال کند که در صورت که نوشته است ^{مذکره}

بضم میدهی بر اینکه کتاب نور ایات خداوند صمیمیت است
و در آن کتاب در حق حضرت ازل علیه السلام اینها زکریا شد
فرموده باشند توئی ان نوریکه در هر جای از قرآن ذکر نور که در هر
صراطی بوده و توئی انکه خداوند بر عرش عزت خود سر بار بر تو کر
و توئی انکه ملک معوض شده است بتو و عزت شهادت مید
که این ناری است که بنفسی صبارک در نفس خود فروخته شد و شهادت
می دهی باینکه این ظهور شمس عا و بجا طواحدی از مقربین و ^{مخلصین}
نگذشته و کلمات و آیات با هرات حضرت ذکر جل شانزه را در حق
ان مقصود شهادت میدهی و بنامه بخدا صبری از خیالات مفعول
معدوم و خبیثه مردم و میگوئی که این است نتیجه اعظم و لطیفه ^{الغیر}
و در فقیر اقوم حال چگونه در حق او میگوئی که او سامری و یا سوز
باشد کافر است و در مقام ادب با او از جمله مؤلفات و فقیرا
در حق او هیچ بان نداری و در قصه اسباب تلف کردن او ^{بلیغ} سستی
با مقصود الغایه میرسانی ان هذ النوع عجاب وان فیه لیسره کاولی
الاصهار چون فی الجمله از مقالات مدعی در مقام عبودیت ^{حضرت}
از ز علیه السلام اطلاع و آگاهی بهم رسانیدی وقت آنست
که از کیفیت تعاون باطله او که از شعرت شعور او مسموع شده
و اختلاف کلمات او در تعاون خود و در حق حضرت اطلاع
آگاهی حاصل نمائید پس میگویم که آنچه مسموع و مفهوم نگارنده ^{شده}

آن است که چون این جماعت که مدعی و تبعه او است در مقام
 از حضرتان و نکال و ضلال و اضلال واقعی و ظلمت و بعد از موت
 واقع شده اند که در میان خلوت اولی و آخرین امتیاز تمام دارند
 لهذا خداوند حکیم بمقتضای عدل قدیم خود چنان سلب شعور
 از ایشان فرموده که ساقص میگویند و ملتفت نمیشوند ^{میکنند} عدمت
 علی را و خود مرتکب میشوند و مدح زیاده میکنند از کائنات و کرداری
 خود و جاهل می آورند از شخص ^{تقریباً} موسوع شده که گفت یکی از ^{معتبرین}

مردم او را دیدم که در ابتدا الرادت زیاده مدعی اظهار صمیمیت
 و بعد محرف شده از سبب برصیدم گفت روزی در مجلسی مدعی
 حضور داشتم که یکی از اکابر شهدای بیان وارد مجلس شدند و
 میرزا حسینعلی در احترام او و با لحن زیاده با انجام رسانید تا آنکه
 بعد از مدتی برخواست و رفت و کمال تعظیم و تکریم نسبت با او
 آورد و بعد از بیرون رفتن آن شخص از مجلس میرزا حسینعلی
 شروع کرد در مدمت آن شخص نسبت که من معجب شدم و با خود
 گفتم که شیوه حق و اصل حق هرگز چنین نبوده از آن روز بعد ^{ان او}
 معرفت شدم و شخصی یکی که از ^{معتبرین} بقصد زیارت مدعی ^{این}
 با آمده و با حالت ^{مذکور} اعتراض معاودت ^{مذکور} بعد از آن روز در میان
 می نمود که در مجلسی اولی که بعد از این است از سلیم کلمات چندینجا
 در حضور ^{مذکور} احضال ^{مذکور} و کلام ^{مذکور} آن ^{مذکور} و در تضاع ^{مذکور} و در نظر ^{مذکور} آن ^{مذکور}

خورشان گفته بودند فرمود اینها امارت قدسی و از جمله
 کلمات بود که در اینها فی از غیبت کرده بودند و عذمت زیاده از
 هر که غیبت کند یکی از اهل بیان را خاصه کسانی که در این ارض
 ساکنند که فی در حق ایشان اشک است و در مجلس دوم که بخندمت
 ایشان رسیدم خود میرزا حسینعلی شروع بمذمت یکی از شهدای
 بیان کرد که عابا و اخلاص داشتیم و او را مثنائید این منتهای
 داشتیم در همان مجلس از او صحیف داشتیم و در استیم که او ^{نفس} خواهی
 حرکت میکند نه برضای خدا بالجمله در باب دعاوی مختلفه که از ^{شعبه}
 او مسموع شده کلمات از ^{شعبه} او مسموع شده که در نظر اهل ^{هوش}
 و کیاست بجز رسوائی دنیا و آخرت و بثبوت حق و عز و برابری
 مدعی دیگر حاصل ندارد از اینجمله یکی مضمون است که از میرزا احمد
 یزدی حکایت شد که ایشان بمقامی هستند که با او خود من ^{بظهور}
 خلق میکنند و از اینجمله یکی مضمون است که اقا جمال از زبان
 میرزا جوارها سانی شنیده و حکایت کرد که ایشان با حضرت ^{دب اعلی}
 و حضرت قدوس و حضرت از اعلم السلام در یک مقام اند و هر که
 بهتر سر موی قائل بعزق باشد مین ایشان مشرک شده است
 و از این جمله مضمون است که از جناب دیگر مسموع شده و آن این است
 که ظهور بیک در حضرت از اهل علی السلام شده بود هر شان ^{توقف}
 و آهسته که بود در سینه حضرت ^{است} از آن حضرت سبب ^{توقف}

عطا شده است و الحال هر چه هست خدمت ایشان است
 پیش حضرت ازل هیچ نیست و بنا بر صدق صدور این مضمون
 از خود میرزا حسینعلی عمر تقی این عدالت مدید هر چه در مقام
 اظهار عبودیت حضرت ازل علیه السلام گفته یا بقلم آورده ^{بغیر}
 نفاق و کذب و خدعه دیگر مجهلی ندارد و از آن جمله مضمون است
 که توسط جناب فقیر و جمعی دیگر مسموع شده که جماعتی از بعد ایشان
 گفته بودند که حضرت رباعلی از ایشان مصلحت کردند که چیزی
 وصی کنیم بجهت بعضی مصلحتها ایشان از آن دارند که اسم و صفت
 بر روی آن حضرت باشد و در این مدت مدیده هر چه آیات
 و دعوات و توقیعات که از حضرت ازل علیه السلام ظاهر و ^{صادر}
 و شده همه بتعلیم ایشان و نظر التفات ایشان بوده و الا خود
 آن حضرت بخود خود چیزی می نوردند و از آن جمله مضمون ^{است}
 که ملازمین العابدین در مجلس مناظره با جناب فقیر سلمه الله ^{مذکور}
 ساخته که ما وصایت حضرت ازل علیه السلام را در اصل قبول
 نداریم و دلیل هر بیان نداریم و امروز همه از عیان بدست ایشان
 بوده است و از آن جمله از یکی از اعوان پیغمبر مدعی مسموع شد
 که مدتهاست که ظهور من بظهور در ایشان شده ولی
 اظهار نمیکردند مگر در نزد بعضی از خواص اصحاب خود تا
 نزدیک زمان حرکت باسد قبول در مجلسی که جمع شده بودند

بگذرد صد نفر از اصحاب شریف آورند و فاش که من عن
موجود و بعد از چند حرکت با سلام اصول نموده نگارنده
می گوید که محقق و پوشیده نیست که دعوی صریح ظاهری مدعی

رجعت حسیفی را در سنه هشتاد و نه چنانچه در باب این
دعوی از آورنده توفیقی صادر کرده و بجهت تبلیغ نزد نگارنده
ارسال داشته و صورتش آن بقلم خواهد آمد انشاء الله و دعوی

من نظهری او در هشتاد و نهم و حرکت او با سلام اصول
در هفتاد و نه بوده و اختلاف این سنت برهان قاطع است

بر اینکه از جانب علمائیت زنی که حقیقتاً فی نفسه است لوگات
من عند غیر الله لوجدوا غیره اختلافا کثیرا و در سنه هفتاد
و شش که هنوز نگارنده از ارض کاف هجرت بموسستان نکرده

بوسیله جمعی از ثقات حکایت دعوی من نظهری ایشان که
در بیستی فرزان جاهل و غیر مذکور میداشته اند و از مردمان

با فراست فرزانه محقق و مستور میداشته اند مجموع شد که
اگر کسی از زبان چنین کسان چنین مقام موقع شایگان را

استماع نموده مطالب برهان از ایشان نماید و عاجز از اثبات
شوند محظوظ و نافع راوی انکار از بار معنی او را قطع نمایند

تا بعد از تاریخ هفتاد و شش الی هفتاد و نه که زمان حرکت مدعی
با سلام اصول بوده بوسیله اشخاصی کثیر از ثقات و غیر ثقات از

مضمون و شهادت احوال مدعی نیز صاحب کجاست و فراموشی را
 و مقطوع بود که ایشان داعیه دارند ولی ملاحظه اختلاف افهام
 مردم در پیش هر کسی بخوبی که مناسب و ملائم فهم او باشد ذکر می کنند
 تا زمان حرکت ایشان با سلاصول هر وقت خود یاد یکی در
 حضور حضرت از این مقول دعای سوال کردم بجز انکار و اظهار
 عبودیت حضرت از خدا علیه السلام چیزی از ایشان مشاهده نشد
 بل در حلال حرکت در وقتی که در باغ نقل مکان کرده بود بعضی
 از اصحاب خود تلویح کرده و بجمعی دیگر صریحاً گفته بود که فلان
 یعنی بنکارند بعد از رفتن ما از دعا خواهد کرد و باسم حق خلق را
 بسوی خود دعوت خواهد نمود و در باطن سامری است و منع
 بلیغ از ما آورده بنانکارند از جمله اصحاب خود کرده از خوف اینکه
 مبارک آمده کردن بنانکارند از خود خویش فساد کار او اطلاع و کار
 حاصل نمایند ولی بعد از حرکت مکرر نوشتن او بنکارند پیش
 ناسند هشدار که در آیدند دعوی رجعت حسبی کرده بود و بجهت
 تبلیغ لفظی سلمان با اعتقاد خودش و مرده اش بوقوع رجعت
 نگاوده بقلم آورده از سال گذشته بود و در آن نوشته بعد از
 دعوی بسوی خیر استوار گشتی بود و دعوی خود چیست است
 که هر سه نام تمام است و ما آنکه صورت نوشتن او را بنکارند
 و قبل از نقص و ناقص ایضا بنویسد و بنویسد و بنویسد او که

۱۴۷ منکارنده نوشتند این است هدی کتاب من الله علی المقصد
الکریم الخالق العزیز السلطان المستغنی المبغ وینکر فیه ما ورد علینا
من ملائکة البيان لتكون تذکرة للذین هم کانوا الیوم وهدی وحیة

لقوم آخرین ولیدکر ملائکی بین یدی الله فی یوم الذی فیه یحشر
خلق الاولین والآخرین یا ملائکة البيان اما البشر کرم الله فی الکتاب
هذه الظهور بلسان صدق صین فما نزل للعظیم فی نحین الذی سئل

عن بسم الله الباطن واجابه لقوله بسم الله ابن علی امام حق یقین
وامانک وهذه الخریفة هذا الامر المبهم العزیز المعال القدیر وهلست بالواج
من ذکر هذه العلام ان انتم من الشاهدين ومن دون ذلك هذه

الحجة التي بها ثبت نزل البيان وما ظهر عنده ويشهد بذلك
انتم وکل من فی السموات والارض خبر الان قال الست ابن علی بالحق
اما سمیت بالحسین فی جبروت الله الهمین العزیز الکریم مکار

فیکون یکرم عالم خیر بصیر لحقی ویوسئده لیست کر در این نو
دعوی رحمت حسینی کره ولیس وچه استدلال نموده بکی بکلام
حضرت ذکر جل شان کر در جواب سائل ان اسم الله الباطن فرموده

این علی وهر ناظر بصیر میداند کر این کلام صحیح دلالتی بر اینکه حضرت
رحمت حسینی است بنام و اگر این علی بورف دلیل این مدعی میتواند
حضرت اول علیه السلام سزاوار تر است کر بر او با شد در بر اگر شک

نمیت کر ان حضرت با مدعی از یک بدرند و حال اینکه حضرت

قیامت

خواهد بود دیگر هم بر رجعت حسینی بودنشان هست مثل اینکه در آن
 کثیره حضرت زکریا شان از آن حضرت را حرف خاص فرمود
 در آن مورد اند و بر هیچکس موقوف و پوشیده نیست که حرف خاص
 نبود مگر حضرت امام حسین علیه السلام و بعضی از ائمه در مطلع
 دعوی مذکور خواهد آمد انشاء الله تعالی و شاهد دیگر آنست
 آنست که حضرت زکریا شان مباشرت کفن و دفن شدند در آن
 در یوم عید جدا گانه حضرت از علیه السلام حول فرمودند و در آن
 ائمه طاهریین علیهم السلام مذکور است که بسیار کفن و دفن حضرت
 قائم حضرت امام حسین ۴ خواهد بود زیرا که او اول رجعت
 خواهد بود از آن بعد صلوات الله و سلامه علیهم این دعوی میرزا
 که چهارده سال بعد از شهادت زکریا شان که قائم ال محمد بود
 باطل و برخلاف واقع است چنانچه اگر محل دفن حضرت ذکر
 حلز که را از او جویا میوم میداند علاوه بر اینکه گفتیم که بشهادت
 جمعی از معتبرین بعد و هم چنین بشهادت حال فرمودن پیش از
 حرکت با سلامبول دعوی من نظری کرده و مقدار دعوی من
 دعوی رجعت حسینی من معنی است چنانچه بر بنیر نصیر پوشیده
 نیست بودیم و این است که ایمین حسینی است و جواب از این
 است که در هیچ دعوی من پوشیده نیست که در مسئله
 رجعت دعوی من جامع و مرجع حدیث نیست علاوه بر اینکه

اسم حسین علیه السلام است و بقدر فرق میان مفرد و مرکب ^{کب ۱۴۸}
فروق دارند و سیم قسمت جستن بایات است که جواب این تفصیل
گفته شد نگارنده می گوید که دلیل از برای بطلان دعوی هو مدعی
که دعوی سفارت از جانب حق کند اقوی و اتم از اختلاف در گفتار
و کردار و بعد حالات او از اعتدال نیست چنانچه این معنی را چندین
و چندین بیان میزان بطلان مقهور فرموده اند انما کبر و قان فرموده
لو کان من عند غیر الله لوحد و اذین اختلاف کثیرا و در الحصص
و صوره اند و ان الله قد فصل احکامه فی الفرقان من قبل و فی هذا
الکتاب بالحق و لن نجد و الحکم الله الا کبر فی هذا و هذا اعلى الحق
یا الحق القوی فی بعض الشیخ اختلافی پس ای غافلان فی جنوهر
طیوس می آید و کلمات و آیات الهیه که مضمون بیان موازین قسط
و مبین قسط است مستقیم اند افسانه می انکارید و الا اختلاف در
قول این بیشتر چه می شود که این مدعی اظهار کرده و در خارج در
مورد محاکمه کاشعرا از او بخصه ظهور رسیده پیش از آمدن نگارنده
بغربستان بشهادت فاصله در نوشته از برای نگارنده نوشته
که نوی خط خورشید و یکی خط املجان پسرش و مقامات از برای حقیق
خدا امانت کرده که قوی آن مکرر و مضمون است و در در بیان طاقا
این در بیان طاقا در بیان طاقا
و در بیان طاقا در بیان طاقا
و در بیان طاقا در بیان طاقا

و تقریر او تحریر آن و بجا و بصریاً حدیث حضرت را بخوبی و بیگانه حضرت
 که در کاتبان و نزوات و هدایا بودند بعضی را خور و بعضی را اول
 من افسس نوشت و بتوسط رسولی که بارض نون مزینکارنده فرستاد
 علاوه بر تحریرات نعلانی بر بیعی که بواسطه رسول بنکارنده را
 مضائق خود را ظاهر کرده گفته بود که اگر من مضمونها در حق تو تو شتم
 نبی بلند و متظلمها از تو کردم بی ارجمند پیش از ملاقات تو بود
 و بعد از ملاقات دانستم که تو قابل هیچیک از آن تفصیلات نبود
 و چون سفر تالی بر بستان آمدم خداوند رعی بدل او انداخت چون
 جواب سوال بنکارنده را که در ارض نون نوشته بود رسولانش بجهت او آورده
 رسیده بود و برین باکی بنکارنده از آن که مساوی احوالی بر خورده بود
 از سفر پیش پیش صباغ در معظیم و تکریم میبود تا قریب بزمان حرکت
 بسفر اسلامبول که در عیاب صنع کرد اصحاب خود را از هر آورده بانگا
 بلکه او را سافر می خوانده است در پیش خواص اصحابش و بعد از همه
 این تفصیلات بنکارنده را مظهر الوصیت خوانده و با او نوشته است

هذا کتاب من الله الملی المصدق بالکرم الی الله العزیز السلطان المنیع

المنیع فی ای معزوات باره جعل و عاوانی مقهوران قهرمان نفسی
 و هو

بما که قول این مرد بر او و من لایعجاب عیالی و ایندی هر گوش سخن
 خود شنیده و کلام او را از این دنیا شنیده و حال آنکه هر که کلمات او را

آفتاب از سیدار چون او را صباغ و نقل او را واجب کردی با فرزند این